

دوم سموئیل باب 12

پیغام ناتان و توبه داوود

1 خداوند ناتان نبی را نزد داوود فرستاد. ناتان نزد او رفت و این داستان را برای او تعریف کرد: «در شهری دو مرد زندگی می‌کردند. یکی از آنها ثروتمند و دیگری فقیر بود. 2 مرد ثروتمند رمه و گله فراوان داشت. 3 اما آن شخص دیگر، از مال دنیا فقط یک بره ماده داشت که خریده و پرورش داده بود و مثل حیوان دست‌آموز با او و فرزندانش نشو و نما می‌کرد. از کاسه او می‌خورد و از جام او می‌نوشید. در آغوش او می‌خوابید و او را مانند دختر خود دوست داشت. 4 روزی یک مسافر به خانه مرد ثروتمند آمد. او دلش نخواست که از گله و رمه خود بره‌ای را بگیرد و برای مهمانش غذا تهیه کند. در عوض رفت و بره آن مرد فقیر را گرفت و آن را کباب کرد و برای مهمان خود آورد.»

5 داوود از شنیدن این داستان بسیار خشمگین شد و به ناتان گفت: «به نام خداوند سوگند کسی که این کار را کرد، سزاوار مرگ است. 6 چون او با بی‌رحمی بره آن مرد فقیر را گرفت، او باید چهار برابر تاوان بدهد.»

7 ناتان به داوود گفت: «تو همان شخص هستی و خداوند خدای بنی اسرائیل چنین می‌فرماید: من تو را به عنوان پادشاه بنی اسرائیل برگزیدم. از دست شائول تو را نجات دادم. 8 کاخ شائول را به تو بخشیدم و زنهای او را به آغوش تو دادم. تخت سلطنت اسرائیل و یهودا را به تو عطا کردم. اگر همه اینها کم بود، من برایت زیادتر می‌دادم. 9 پس چرا به فرمانهای خدا بی‌احترامی نمودی؟ و کاری کردی که در نظر من ناپسند بود؟ اوریا را با شمشیر عمونیان به قتل رساندی و زن او را تصاحب کردی. 10 بنابراین شمشیر هرگز از خانواده‌ات دور نخواهد بود. چرا تو زن اوریا را گرفتی که زن تو بشود؟ من از این عمل تو بسیار ناراضی هستم.» 11 خداوند چنین می‌گوید: «من از خانواده خودت کسی را بلای جانیت می‌گردانم و زنهایت را می‌گیرم و به مردم دیگر می‌دهم. و آنها با زنهایت در برابر چشم همه همبستر می‌شوند. 12 تو آن کار را در خفا کردی. اما کاری که من با تو می‌کنم در روز روشن و در حضور تمام مردم اسرائیل خواهد بود.»

13 داوود به ناتان گفت: «من در برابر خداوند گناه کرده‌ام.»

ناتان گفت: «خداوند گناهت را بخشید و به خاطر گناهی که کردی، نمی‌میری. 14 چون با این کار زشت خود باعث شده‌ای که دشمنان خداوند کفر بگویند، بنابراین فرزند تو می‌میرد.» 15 ناتان این را گفت و به خانه خود بازگشت.

مرگ پسر داوود

خداوند کودکی را که بیوه اوریا برای داوود به دنیا آورده بود، بیمار کرد. 16 داوود از خداوند خواهش کرد که او را شفا بدهد. روزه گرفت و تمام شب به روی زمین خوابید. 17 بزرگان قوم و خانواده‌اش آمدند و از او خواهش کردند که برخیزد و با آنها نان بخورد، اما او قبول نکرد. 18 در روز هفتم کودک

مرد و خادمان داوود می‌ترسیدند که این خبر را به او بدهند. آنها گفتند: «زمانی که کودک هنوز زنده بود داوود به سخنان ما پاسخ نمی‌داد، ما چگونه می‌توانیم این خبر را به او بدهیم؟ زیرا ممکن است به خود صدمه‌ای برساند.»

19 اما وقتی داوود دید که خادمانش آهسته صحبت می‌کنند، فهمید که فرزندش مرده است. از آنها پرسید: «آیا کودک مرده است؟» آنها جواب دادند: «بلی، مرده است.»

20 آنگاه داوود از روی زمین برخاست. حمام کرد، عطر زد و لباس پاک پوشید. بعد برای عبادت به معبد خداوند رفت. از آنجا به خانه آمد و گفت که برایش غذا بیاورند. غذا را آوردند پیش رویش گذاشتند و او خورد. 21 خادمانش تعجب کرده پرسیدند: «ما نمی‌فهمیم! وقتی که بچه زنده بود، تو روزه گرفتی و گریه کردی. حالا که او مرده است آمدی و نان می‌خوری.»

22 داوود گفت: «وقتی که کودک هنوز زنده بود، روزه گرفتم و گریه کردم، زیرا امیدوار بودم که شاید خداوند بر من رحم کند و او شفا یابد. 23 اما حالا که او مرده است، چرا روزه بگیرم؟ آیا امکان دارد که او را باز آورم؟ من نزد او می‌روم، ولی او نزد من باز نمی‌گردد.»

تولّد سلیمان

24 سپس داوود زن خود، بتشیع را تسلّی داد و با او همبستر شد. بعد از مدّتی بتشیع پسری به دنیا آورد و او را سلیمان نامید. خداوند او را دوست داشت 25 و پیامی به وسیله ناتان نبی برای داوود فرستاد تا سلیمان را یدیدیا یعنی محبوب خدا لقب دهد.

تسخیر ربه توسط داوود

(اول تواریخ 1: 20-3)

26 در این زمان یوآب با عمونیان جنگید و می‌خواست پایتخت ایشان را تصرف کند 27 و پیامی برای داوود فرستاده گفت: «من با عمونیان جنگیدم و شهر ربه را که ذخیره آب آنهاست، تصرف کردم. 28 پس حالا بقیه سپاه را با خود بیاور و کار را تمام کن تا تسخیر و پیروزی به نام تو ختم شود نه به نام من.» 29 پس داوود همه سپاه را جمع کرده به ربه رفت، جنگید و آن را بکلی تصرف کرد. 30 تاج ملکوم خدای عمونیان را که وزن آن سی و چهار کیلو طلای خالص بود و دارای جواهر بود، از سرش گرفت و بر سر خود گذاشت و غنیمت بسیار زیاد و گرانبهائی را با خود برد. 31 مردم شهر را به بردگی گرفت تا با ارّه، کلنگ و تبر کار کنند و گروهی را در کوره‌های آجرپزی به کار گماشت. به همین ترتیب با همه شهرهای عمونیان رفتار کرد. سپس داوود و سپاهش به اورشلیم بازگشتند.